

آبرنگ، آورنگ، آورند و آروند

فضل الله پاکزاد

در مقدمه بندهشن آمده است:

*vad-zamānih rāy ōy-iz ī az dūdag ī abarmānīgān ud kayān dēn-burdārān
ō brahm ud ristag ī awēšān duš-dēnān gumēxt ud pad *plg(/d, y) / *plwg
(/d, y) / *plnd(/d, y) (?) ān ī hu-dēnān sarwan ud brahm ud paristišn ud
kzrdag pad āhōg ud ērang dāšt hēnd.*

واژه‌ای که در این عبارت به صورتهای *plg(/d, y)* و **plwg(/d, y)* و **plnd(/d, y)* حرف نویسی شده است در دستنویس TD1 به صورت *plg* و در دستنویسهای TD2 و DH به صورت *plwg* نوشته شده و انکلساریا آن را *abrang* خوانده است و به *prestige* برگردانیده است. ظاهراً او همان واژه فارسی «آورنگ» را در نظر داشته است. بیلی (۱۹۸۶: ۱۰۱) این واژه را *aβrang* آوانویسی کرده اما در ترجمه و واژه‌نامه آن را حذف کرده است. شاکد (۱۹۷۵: ۲۰۷) از انکلساریا پیروی کرده است و واژه را همان «آورنگ» فارسی دانسته و آن را *splendour* ترجمه کرده است و ناهمخوانی این قرآنت را با مضمون این جمله بندهشن به الحاق جمله *the evil religion* مربوط دانسته و معنایی از آن استخراج کرده است که در متن نیامده است. به عقیده او، این عبارت را باید *... and held < the evil religion > in splendour* ترجمه کرد. مهرداد بهار نیز در ترجمه فارسی بندهشن ظاهراً به قرآنت و ترجمه انکلساریا نظر داشته و این واژه را به همان معنی

عموم و مرسوم آن یعنی «آورنگ» استنباط کرده و با افزودن واژه‌های «<نگهداشتن> آورنگ» (خویش) عبارت را چنین برگردانیده است: «و برای نگهداشتن آورنگ (خویش)، آن سخن، بین، پرستش و کرده بهدینان را به آهو و شرک داشت.» استنباط معنایی چون «برای نگهداشتن» حرف اضافه *pad* لااقل در این بافت بعید به نظر می‌رسد. در این معنی شاید عبارتی مانند *pad rāy ē abrang* * یا به احتمالی ضعیف‌تر، عبارتی مانند *pad rāy ē abrang* * انتظار می‌رفت. سَلَم است معنایی که در ترجمه‌های این عبارت بندهشن استنباط شده است جز با توسل به زودنِ واژه یا واژه‌هایی به متن میسر نبوده و عبارت به سیاق متن ترجمه شده است.

واژه *abrang* در اینجا نه به معنی «آورنگ، شکوه، اعتبار و پرستیژ»، بلکه به معنی «تزویر، فند و نیرنگ؛ رشک و حسادت و ...» و برابر با واژه پارتی *brng* و «ابرنگ، اورند» فارسی کهن است. ظاهراً ترجمه دقیق‌تر این عبارت بندهشن باید چنین باشد: «بد زمانی را ... آن کس که از زودن بزرگان و ... (بود)، به آیین و منش آن کشدینان آمیخت و به تزویر، سخن و آیین و پرستش و زودن بهدینان را به آهو و شرک بیالود.»

این واژه به همین معنی در شاهنامه نیز به کار رفته است. از جمله موارد معدود کاربرد این واژه در شاهنامه یکی نیز در داستان اردشیر بابکان است که اصل آن در رساله پهلوی کارنامه اردشیر بابکان آمده است و شاید در روشن شدن برخی از ابیات شاهنامه به کار آید. بنا بر این رساله، روزی دوان، پادشاه اشکانی، با اردشیر به نخجیر رفته بود. گوری در دشت گذشت و پسر مهتر اردوان و دوشیر از پس آن گور تاخند و اردشیر زودتر از پسر اردوان به گور رسید و با تیر شکارش کرد. چون دوان رسید، پرسید که گور را چه کسی شکار کرد و اردشیر گفت که من کردم. پسر اردوان به دروغ گفت که نه، من کردم. اردشیر برآشفته و پسر اردوان را به دروغ‌گویی و بی‌شرمی متهم کرد ... دوان از این جسامت اردشیر به خشم آمد و فرمان داد تا اردشیر دیگر بر اسب ننشیند و او را به نور ستوران فرستاد. اردشیر نامه‌ای به بابک نوشت و ماجرا را بازگفت. بابک اندوهگین شد و، در سخن، اردشیر را سرزنش کرد که کاری نابخردانه کرده است و به او اندرز داد که آرج خویش را تباه سازد و خود را به بیهودگی مسپارد و ...

این ماجرا در شاهنامه به شرح زیر آمده است (چاپ مسکو، ج ۷، ص ۱۲۲، ب ۱۷۹-۱۷۸):

یکی نامه بنوشت پیش نیا	یر از غم دل و سر پر از کیمیا
که ما را چه پیش آمد از اردوان	که درد تنش باد و رنج روان

یک در پاسخ نامه‌ای نوشت و در آن نابخردی و بی‌تجربگی اردشیر را نکوهید، و به او توصیه کرد اسباب خشنودی اردوان را فراهم آورد:

بفرمود تا پیش او شد دبیر	یکی نامه فرمود زی اردشیر
که ای کم خرد نورسیده جوان	چو رفتی به نخجیر با اردوان
چرا تاختی پیش فرزند اوی	پرستنده‌ای تو نه پیوند اوی
نکردی به تو دشمنی ار بدی	که خود کرده‌ای تو به نابخردی
کنون کام و خشنودی او بجوی	مگردان ز فرمان او هیچ روی

(همان، ص ۱۲۳-۱۲۴، ب ۱۸۸-۱۸۴)

و چون نامه بآبک به اردشیر رسید:

چو آن نامه برخواند خرسند گشت دلش سوی نیرنگ و اورند گشت
(همان، ص ۱۲۳، ب ۱۹۲)

در چاپ مول (ج ۵، ص ۱۴۲، ب ۱۸۸) این بیت چنین آمده است:

چو آن نامه برخواند دل‌تنگ شد دلش سوی نیرنگ و اورنگ شد

در متن انتقادی دکتر خالقی-امیدسالار (ج ۸، ص ۱۴۷، ب ۲۱۱-۱۹۹) قرائتها و گزینشهای دیگری در یکایک این ابیات می‌بینیم. اما در بیت ۲۱۰ شاید سهوی رفته باشد که بر اثر آن، داستان نامعقول و غریب می‌نماید. در اینجا اردشیر نه فقط از نامه سرزنش‌بار بابک «دل‌تنگ» نمی‌شود، بلکه شاد و «خرسند»، دلش را به «نیرنگ» و «اُورند» می‌سپارد:

جوان نامه برخواند، خرسند گشت دلش سوی نیرنگ و اورند گشت

ضبط نسخه‌بدلها چنین است که به جای واژه «خرسند»، در نسخه‌های ک، ل، پ «و دل‌تنگ شد» و در دیگر دستنویسها واژه «خرسند» آمده است. واژه‌ای که مصححان در مصراع دوم ارجح دانسته‌اند واژه «نیرنگ» است که تنها در نسخه س^۲ و آمده ولی در نسخه‌های ل، س، ق، لن، ق^۲، لن^۲، ب به صورت «اورند»، در نسخه‌های ل، پ «اورنگ»، در ل^۲ «ترخند»، در ق^۲ «نیکی» و سرانجام در نسخه س^۲ «نیرنگ» آمده است. در بعضی از این دستنویسها نیز، به دلیلی که پس از این به آن اشاره می‌کنیم، جای «نیرنگ» و «اورنگ» تغییر یافته و در نسخه‌هایی که «اورند» جانشین «اورنگ» شده، کاتب در مصرع اول «دل‌تنگ» را به ضرورت به «خرسند» تبدیل کرده است. با این توضیح، گمان می‌رود که این بیت در اساس به یکی از این دو صورت بوده است:

چو آن (جوان) نامه برخواند دل‌تنگ گشت دلش سوی نیرنگ و اورنگ گشت

چو آن (/ جوان) نامه برخواند دلتنگ گشت دلش سوی اورنگ و نیرنگ گشت

از مضمون داستان پیداست که اردشیر نباید از نامه ملامت پاریابک «خرسند» و شادمان شده باشد. اما دلیل آنکه در بعضی از دستنویسها کاتب به جای ضبط درست «دلتنگ» واژه «خرسند» را وارد متن کرده، یک تحول آوایی و به دنبال آن، تعویض جای دو واژه نیرنگ و اورنگ است. از این میان ظاهراً کاتب نسخه ۲^ل از معنای این واژه آگاه بوده یا آنکه معنای بیت را حدس زده و واژه‌های «ترفند و نیرنگ» را به جای آن به کار برده است. یکی از دلایل آشفتگی نسخه‌ها در این بیت دگرگونی *g* پایانی واژه فارسی میانه *abrang* «آبرنگ» به *d* است که باعث شده است تا برخی از کاتبان در مصرع اول این بیت به جای «دلتنگ» واژه «خرسند» را بنشانند. واژه *abrang* «آبرنگ» صورتی کهن‌تر و صورتهای «آورنگ»، «آبرند» و «آورند» متأخرتر است؛ گونه «آورند» حاصل تحول *br* (<**Br*) به *wr* و قلب *br* به *rw* و سرانجام *rw* است که در نسخه‌هایی از شاهنامه آمده است. دگرگونی $g < d$ در موضع پایانی را شواهدی از جمله کلنگ/کلند، کرینگ/کریند، کرد/کرنگ، پرند/برنگ و... توجیه می‌کند. تفاوت معناساختی دو واژه «آورنگ» و «آورنگ» و صورتهای دیگر آن کمتر توجه را به خود جلب کرده است و همنشینی «آورنگ، اورنگ» با «فز» و، از طرف دیگر، همنشینی «آبرنگ، اورنگ» و صورتهای دیگری مانند «اورند، ارونند» یا «آفرنگ» با «ترفند، نیرنگ» خود این تمایز معناساختی را تصریح می‌کند؛ اما تشابه صورت نوشتاری این دو واژه دلیلی بر وجه اشتقاق واحد این دو لغت نیست. به عبارت دیگر، این گمان که این دو واژه هر دو مشتق از *abi-ranga** است قطعی نیست. این وجه اشتقاق را که یاول هرن (۱۸۹۳: ۳۱) پیشنهاد کرده بود به رغم انتقاد هوبشمان (۱۸۹۵: ۲۰) پذیرفته‌اند. اما به عقیده هوبشمان «واژه فارسی آورنگ را نمی‌توان با توسل به صورت فرضی ایرانی باستان *abiranga** و با استناد به واژه سنسکریت *raṅga* «رنگ» توضیح داد». اما دلیل هرن در اثبات این وجه اشتقاق، تحول پیشوند ایرانی باستان *abi** به *au* است و از قضا، در تأیید این تحول، به ریشه‌شناسی خود هوبشمان درباره‌ی وام‌واژه ارمنی *ausard* «پیرزن» استناد می‌کرد که به عقیده هوبشمان برگرفته از *abisardā** ایرانی باستان است. اگرچه از دیدگاه معناساختی اشتقاق «آبرنگ» از *abiranga** محتمل‌تر می‌نماید و در این معنی، کاربرد واژه «رنگ» و «دورنگی» و جز آن در فارسی به معنی «تفاق و تزویر» را نباید فراموش کرد، آیا همین وجه اشتقاق، لاقلاً از دیدگاه معناساختی، در مورد واژه «آورنگ» هم مصداق دارد یا آنکه انتقاد هوبشمان را باید بجا دانست؟ این احتمال دور از یقین نیست که جزء پیشین دو واژه «آورنگ» و «آبرنگ» حاصل تحول *abi** باشد اما همان گونه که گرشویچ (۱۹۸۵: ۱۹۳) اشاره کرده است، در بحث ریشه‌شناسی واژه «آورنگ» نباید صفت اوستایی *aiwi.ṣarənah* و *abi.ṣarənah* «دارنده خوزه، برخوردار از فز» را از نظر دور داشت و از این گذشته، کاربرد این

صفات به جای اسم نیز نادر نیست و به گفته گرشویچ «... عبارت *gātus abix^aarnaha^h* و *x^aarna^h abix^anaham* به عنوان اسم، از سویی به جای *gātus* "تخت، گاه" و از سویی دیگر به جای *x^aarna^h* "قره" به کار رفته‌اند». از این رو، در بحث درباره ریشه واژه «آورنگ» دو ریشه محتمل *aiwi.x^aarənah-* و *abi.x^aarənah-* یا حتی *xvarəmanəha-* دور از یقین نیست زیرا، برخلاف نظر هرن، جزء پیشین «آور» در «آورنگ» می‌تواند حاصل تحول ثانوی **abi.farn-* باشد نه **abi-*. پس انتقاد هوبشمان از ریشه‌شناسی هرن درباره واژه «آورنگ» هنوز به قوت خود باقی است و وجه اشتقاق پشنهادی گرشویچ شاید تأییدی بر درستی نقد هوبشمان باشد. این نکته هم درخور اشاره است که گذشته از صورتهای «آبرنگ» و «آورند» و جز آن، در متون کهن فارسی واژه «افرننگ» و «افرنگی» نیز به معنی «حیله، نیرنگ و...» و «ناصراد و دروغگو» به کار رفته است. این غیر از آن واژه «افرننگ» و «افرنگی» است که در ادب معاصر، به ویژه در اشعار اقبال لاهوری، به معنی «فرنگی، اروپایی» آمده است.

درباره ریشه واژه «آبرنگ» و «افرننگ» و نیز اشکال دیگر این واژه که در دستنویسهای متعدد شاهنامه آمده است، این نکته را نباید نادیده انگاشت که در بعضی از زبانهای ایرانی میانه مانند پهلوی و فارسی میانه تورفانی، *abi-* پیش از *-r-* به *aβ-* و *af-* تبدیل می‌شود، چنانکه این تحول در واژه‌های آبراستن، آفراستن، آبروختن، آفروختن و... دیده می‌شود و بر این اساس، برخلاف واژه «آورنگ»، می‌توان وجه اشتقاق «آبرنگ» و صورتهای دیگر آن را از **abiranga-* محتمل‌تر دانست.

منابع

- بهار، مهرداد، ۱۳۶۹، بندهشن، تهران: طوس.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، ۱۹۶۸، به کوشش م. ن. عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین، مسکو.
- ____، ۱۳۶۹، به کوشش ژول مول، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- ____، ۲۰۰۵/۱۳۸۴، به کوشش جلال خالقی مطلق و محمود امیدسالار، نیویورک: انتشارات بنیاد میراث ایران.
- Anklesaria, B. T., 1956, *Zand-ākāshīh. Iranian or Greater Bundahishn, Transliteration and Translation in English*, Bombay.
- Bailey, H. W., 1986, *Bundahishn. Linguistic Commentary Supplemented by Translation, and Word-index*, I-III.
- Gerschevitch, I., 1985, "Farr u Aurang", *Papers in Honour of Professor Mary Boyce*, Acta Iranica X, Leiden, pp. 191ff.
- Horn, P., 1893, *Grundriss der neupersischen Etymologie*, Strassburg.
- Hübschmann, H., 1895, *Persische Studien*, Strassburg.
- Shaked, S., 1975, "Some Legal and Administrative Terms of the Sasanian Period", *Monumentum H.S. Nyberg*, II, Leiden.